

منشأ ایرانی و هیتی اسطوره‌توراتی شمشون و دليلة

مضمون نام **شمشون** (منسوب به خورشید) به وضوح حاوی معنی نام **تالوس** (خدای خورشید کرتیها) و حتی عامل شکست و قتلش **تالوت** قرآن (لفظاً یعنی زیبا) است که این فرد اساطیری اخیر در اساس همان سپنمه جمشید زیبایی اساطیر ایرانی (گودرز، هوم عابد) شوهر **آمیتیدا** (دانا منش) دختر **آستیباگ** و ولیعهد وی و قاتل اصلی مادیای اسکیتی یا همان **افراسیاب** (بسیار ستمگر) است، افراسیابی که از بزرگترین جهانگشایان عهد باستان (شاید از نظر وسعت امپراتوریش بزرگترین آنان) بوده است و بنا به مندرجات اوستا در آغاز صاحب **فر ایزدی** (روئین تن) به شمار میرفته است. در اساطیر یونانی نیز **تالوس** غولی به شمار آمده است روئین تن که فقط در قسمت پایین ساق پای او، رگی وجود داشت که زیر قوزک پای او قرار گرفته و ممکن بود، موجب هلاک او گردد. هنگام ورود آرگوناوتها (کشتی تیزرو) به این جزیره این مدیا (مادیای=دانا) به وسیله جادو این رگ حیاتی وی را پاره کرد و **تالوس** جان سپرد. بنا به روایت دیگر یکی از آرگوناوتهای تحت رهبری **یاسون** (منجی، در اصل کی آخسار و پادشاه بزرگ ماد، ویرانگر آشور و کشنده مادیای اسکیتی) به نام **پونه آس** (پیشگو، مغ، سپنمه جمشید، شوهر آمیتی دا) این رگ را به وسیله تیری سوراخ کرد و تالوس بر اثر آن بمرد. بنا به مندرجات تاریخ ارمنستان موسی خورنی اسطوره کشتیرانی **کی آخسار** (خسیسوتربوس، هوشنتره) در عهد توفان بزرگ (منظور ویرانی امپراتوری آشور) عن قریب مربوط به عهد کمی بعد از قتل مادیای اسکیتی است. از اینجاست که در وجود **شمشون** / **تالوس** (خدای خورشید) علاوه بر **افراسیاب** (بسیار ستمگر و آسیب رسان) یا همان مادیای اسکیتی تاریخی، خدای قبیله ای خورشید آشوریان یعنی **آشور** خدای خورشید خندان را مشاهده میکنیم که در میان خون و آتش ویرانه شهرهای نینوا و شهر آشور به خاک مذلت نشسته است. همان طور که یونانیان در اسطوره آرگوناوتها این حماسه بزرگ ایرانیان مادی و پارسی را با اضافاتی در یونان بومی نموده اند، در تورات نیز این اسطوره حماسی ایرانیان رنگ و بوی یهودی و فلسطینی گرفته است: در اینجا **فلسطینیان** و خدای قبیله ای آنان یعنی **داجون** (خدای بارانی، ویرانی، ایزد اجساد و جهان زیرین) توسط شمشون نابینا شده به خاک هلاکت و ویرانی کشیده میشود. در تورات، **دليلة** دختر زیبای فلسطینی جایگزین **ملکه مدیا** (نواده کی آخسار و همسر سپنمه جمشید) و همچنین خود مادیای اسکیتی (افراسیاب جادوگر) شده است. در اسطوره گرجی امیران نام دليلة به صورت دالی مادر امیران (ایزد جاودانی خورشید) به شمار آمده است که نیروی حیات وی در گیسوان طلاپیش نهفته است و چون همسر شکارچی معشوقش، وی را با تراشیدن آنها وی را از آنها بی بهره میسازد با روزگارش به سر می آید. از اینجا به نظر میرسد که نام **دالی** / **دلילה** (الهه خورشید گردنده) متعلق به همان خدا/الهه خورشید هیتیان یعنی **اِشتان** بوده باشد که هم مانند **شمشون** مذکر و هم مانند **معشوقه** وی **دلילה** مؤنث به شمار رفته است. این الهه با نامهای سومری و هیتی **اوتو ای سال لوگال** (آه ای خورشید الهه و ملکه) و **آرینا** هم معروف بوده است. مسلم به نظر میرسد این ایزد/الهه در **کیلیکیه** (سرزمین واژگون و چرخ) تحت نام **سائدون** (سانتون = مقدس یا سندون = دليلة) پرستش میشده است. چه بدین معانی در اسطوره شمشون اشاره شده است. می دانیم در تورات این موهای سر دارنده نیروی عظیم خدایگانی متعلق به خود **شمشون** (اِشتان مذکر) به حساب آمده است. در روایات ایرانی این اسطوره مرد روئین تن ضمن داستان رستم و اسفندیار بیان شده است که در واقع از این رستم (پهلوان) داریوش هخامنشی و از این اسفندیار (مخلوق مقدس نابینا گردیده) **گنوماته زرتشت** پسر خوانده و داماد کورش و پسر **سپنمه جمشید** مراد بوده است. در تورات سفر داوران اسطوره شمشون پسر مانوح (بازمانده) و دليلة از این قرار بیان گردیده است (منبع مرکز پژوهشهای مسیحی):

کتاب داوران (ترجمه قدیمی)

شمشون

- ۱ و بني اسرائيل بار دیگر در نظر **خدوند** شرارت ورزیدند، و **خدوند** ایشان را به دست فلسطینیان چهل سال تسلیم کرد.
- ۲ و شخصی از **صُرعه** از قبیله دان، مانوح نام بود، و زنش نازاد بوده، نمی زاید. ۳ و فرشته **خدوند** به آن زن ظاهر شده، او را گفت: «اینک تو حال نازاد هستی و نرزیده ای. لیکن حامله شده، پسری خواهی زاید. ۴ و الان باحذر باش و هیچ شراب و مسکری منوش و هیچ چیز نجس مخور. ۵ زیرا یقیناً حامله شده، پسری خواهی زاید، و استره بر سرش نخواهد آمد، زیرا آن ولد از رحم مادر خود برای خدا نذیره خواهد بود؛ و او به رهانیدن اسرائیل از دست فلسطینیان شروع خواهد کرد.»
- ۶ پس آن زن آمده، شوهر خود را خطاب کرده، گفت: «مرد خدایی نزد من آمد، و منظر او مثل منظر فرشته خدا بسیار مهیب بود. و نپرسیدم که از کجاست و از اسم خود مرا خبر نداد. ۷ و به من گفت اینک حامله شده، پسری خواهی زاید، و الان هیچ شراب و مسکری منوش، و هیچ چیز نجس مخور زیرا که آن ولد از رحم مادر تا روز وفاتش برای

خدا نذیره خواهد بود.»

۸ و مانوح از خداوند استدعا نموده، گفت: «آه ای خداوند، تمنا اینکه آن مرد خدا که فرستادی، بار دیگر نزد ما بیاید و ما را تعلیم دهد که با ولدی که مولود خواهد شد، چگونه رفتار نماییم.»

۹ و خدا آواز مانوح را شنید و فرشته خدا بار دیگر نزد آن زن آمد و او در صحرا نشسته بود، اما شوهرش مانوح نزد وی نبود. ۱۰ و آن زن به زودی دویده، شوهر خود را خیر داده، به وی گفت: «اینک آن مرد که در آن روز نزد من آمد، بار دیگر ظاهر شده است.»

۱۱ و مانوح برخاسته، در عقب زن خود روانه شد، و نزد آن شخص آمده، وی را گفت: «آیا تو آن مرد هستی که با این زن سخن گفتی؟» او گفت: «من هستم.» ۱۲ مانوح گفت: «کلام تو واقع بشود. اما حکم آن ولد و معامله با وی چه خواهد بود؟» ۱۳ و فرشته خداوند به مانوح گفت: «از هر آنچه به زن گفتم اجتناب نماید. ۱۴ از هر حاصل مو زنهار نخورد و هیچ شراب و مسکری ننوشد، و هیچ چیز نجس نخورد و هر آنچه به او امر فرمودم، نگاهدارد.»

۱۵ و مانوح به فرشته خداوند گفت: «تو را تعویق بیندازیم و برایت گوساله‌ای تهیه بینیم.» ۱۶ فرشته خداوند به مانوح گفت: «اگر چه مرا تعویق اندازی، از نان تو نخواهم خورد، و اگر قربانی سوختنی بگذرانی آن را برای یهوه بگذران.» زیرا مانوح نمی‌دانست که فرشته خداوند است. ۱۷ و مانوح به فرشته خداوند گفت: «نام تو چیست تا چون کلام تو واقع شود، تو را اکرام نمایم.» R۱۸ فرشته خداوند وی را گفت: «چرا درباره اسم من سؤال می‌کنی؟ چونکه آن عجیب است.»

۱۹ پس مانوح گوساله و هدیه آردی را گرفته، بر آن سنگ برای خداوند گذراند، و فرشته کاری عجیب کرد و مانوح و زنش می‌دیدند. ۲۰ زیرا واقع شد که چون شعله آتش از مذبح به سوی آسمان بالا می‌رفت، فرشته خداوند در شعله مذبح صعود نمود، و مانوح و زنش چون دیدند، رو به زمین افتادند. ۲۱ و فرشته خداوند بر مانوح و زنش دیگر ظاهر نشد. پس مانوح دانست که فرشته خداوند بود. ۲۲ و مانوح به زنش گفت: «البته خواهیم مرد، زیرا خدا را دیدیم.» ۲۳ اما زنش گفت: «اگر خداوند می‌خواست ما را بکشد قربانی سوختنی و هدیه آردی را از دست ما قبول نمی‌کرد، و همه این چیزها را به ما نشان نمی‌داد، و در این وقت مثل این امور را به سمع ما نمی‌رسانید.»

۲۴ و آن زن پسری زاییده، او را شمشون نام نهاد. و پسر نمود و خداوند او را برکت داد. ۲۵ و روح خداوند در لشکرگاه دان در میان صرعه و اشتاول به برانگیختن او شروع نمود.

ترجمه تفسیری

تولد سامسون

۱ قوم اسرائیل بار دیگر نسبت به خداوند گناه ورزیدند. بنابراین خداوند ایشان را مدت چهل سال به دست فلسطینیها گرفتار نمود. ۲ و ۳ روزی فرشته خداوند بر همسر مانوح از قبیله دان که در شهر صرعه زندگی می‌کرد ظاهر شد. این زن، نازا بود و فرزندی نداشت، اما فرشته به او گفت: «هر چند تا بحال نازا بوده‌ای، ولی بزودی حامله شده، پسری خواهی زایید. ۴ مواظب باش شراب و مسکرات ننوشی و چیز حرام و ناپاک نخوری. ۵ موی سر پست هرگز نباید تراشیده شود، چون او نذیره بوده، از بدو تولد وقف خدا خواهد بود. او شروع به رها کردن اسرائیلیها از دست فلسطینیها خواهد کرد.»

۶ آن زن با شتاب پیش شوهرش رفت و به او گفت: «مرد خدایی به من ظاهر شد که صورتش مانند فرشته خدا مهیب بود. من نام و نشانش را نپرسیدم و او هم اسم خود را به من نگفت. ۷ اما گفت که من صاحب پسری خواهم شد. او همچنین به من گفت که نباید شراب و مسکرات بنوشم و چیز حرام و ناپاک بخورم؛ زیرا کودک نذیره بوده، از شکم مادر تا دم مرگ وقف خدا خواهد بود!»

۸ آنگاه مانوح چنین دعا کرد: «ای خداوند، خواهش می‌کنم تو آن مرد خدا را دوباره نزد ما بفرستی تا او به ما یاد دهد با فرزندی که به ما می‌بخشی چه کنیم.» ۹ خدا دعای وی را اجابت فرمود و فرشته خدا بار دیگر بر زن او که در صحرا نشسته بود، ظاهر شد. این بار هم شوهرش مانوح نزد وی نبود. ۱۰ پس او دویده، به شوهرش گفت: «آن مردی که به من ظاهر شده بود، باز هم آمده است!»

۱۱ مانوح بشتاب همراه همسرش نزد آن مرد آمده، از او پرسید: «آیا تو همان مردی هستی که با زن من صحبت کرده بودی؟»

فرشته گفت: «بلی.»

۱۲ پس مانوح از او پرسید: «بعد از تولد بچه چگونه باید او را بزرگ کنیم؟»

۱۳ و ۱۴ فرشته جواب داد: «زن تو باید از آنچه که او را منع کردم، پرهیز کند. او نباید از محصول درخت انگور بخورد یا شراب و مسکرات بنوشد. او همچنین نباید چیز حرام و ناپاک بخورد. او باید هر چه به او امر کرده‌ام بجا آورد.»

۱۵ آنگاه مانوح به فرشته گفت: «خواهش می‌کنم همین جا بمان تا بروم و برایت غذایی بیاورم.» ۱۶ فرشته جواب داد:

«در اینجا منتظر می‌مانم، ولی چیزی نمی‌خورم. اگر می‌خواهی چیزی بیاوری، هدیه‌ای بیاور که بعنوان قربانی سوختنی به خداوند تقدیم گردد.» (مانوح هنوز نمی‌دانست که او فرشته خداوند است.)

۱۷ سپس مانوح اسم او را پرسیده، گفت: «وقتی هر آنچه گفته‌ای واقع گردد می‌خواهیم به مردم بگوییم که چه کسی این پیشگویی را کرده است!»

۱۸ فرشته گفت: «نام مرا نپرس، زیرا نام عجیبی است!»

۱۹ پس مانوح بزغال و هدیه‌ای از آرد گرفته، آن را روی قربانگاهی سنگی به خداوند تقدیم کرد و فرشته عمل عجیبی انجام داد. ۲۰ و ۲۱ وقتی شعله‌های آتش قربانگاه بسوی آسمان زبانه کشید فرشته در شعله آتش به آسمان صعود نمود! مانوح و زنش با دیدن این واقعه رو بر زمین نهادند و مانوح فهمید که او فرشته خداوند بوده است. این آخرین باری بود که آنها او را دیدند.

۲۲ مانوح به همسر خود گفت: «ما خواهیم مرد، زیرا خدا را دیدیم!» ۲۳ ولی زنش به او گفت: «اگر خداوند می‌خواست ما را بکشد هدیه و قربانی ما را قبول نمی‌کرد، این وعده عجیب را به ما نمی‌داد و این کار عجیب را بعمل نمی‌آورد.»

۲۴ آن زن پسری دنیا آورد و او را «سامسون» نام نهاد. او رشد کرد و بزرگ شد و خداوند او را برکت داد. ۲۵ هر وقت که سامسون به لشکرگاه دان که بین صرعه و اشناعول قرار داشت می‌رفت، روح خداوند وی را به غیرت می‌آورد.

کتاب داوران (ترجمه قدیمی)

ازواج شمشون

۱ و شمشون به تمّنه فرود آمده، زنی از دختران فلسطینیان در تمّنه دید. ۲ و آمده، به پدر و مادر خود بیان کرده، گفت: «زنی از دختران فلسطینیان در تمّنه دیدم. پس الان او را برای من به زنی بگیرد.» ۳ پدر و مادرش وی را گفتند: «آیا از دختران برادرانت و در تمامی قوم من دختری نیست که تو باید بروی و از فلسطینیان نامختون زن بگیری؟» شمشون به پدر خود گفت: «او را برای من بگیر زیرا در نظر من پسند آمد.» ۴ اما پدر و مادرش نمی‌دانستند که این از جانب خداوند است، زیرا که بر فلسطینیان علتی می‌خواست، چونکه در آن وقت فلسطینیان بر اسرائیل تسلط می‌داشتند.

۵ پس شمشون با پدر و مادر خود به تمّنه فرود آمد؛ و چون به تاکستانهای تمّنه رسیدند، اینک شیری جوان بر او بغرید. ۶ و روح خداوند بر او مستقر شده، آن را درید به طوری که بزغال‌های دریده شود، و چیزی در دستش نبود؛ و پدر و مادر خود را از آنچه کرده بود، اطلاع نداد. ۷ و رفته، با آن زن سخن گفت و به نظر شمشون پسند آمد. ۸ و چون بعد از چندی برای گرفتنش برمی‌گشت، از راه به کنار رفت تا لاشه شیر را ببیند؛ و اینک انبوه زنبور، و عسل در لاشه شیر بود. ۹ و آن را به دست خود گرفته، روان شد و در رفتن می‌خورد تا به پدر و مادر خود رسیده، به ایشان داد و خوردند. اما به ایشان نگفت که عسل را از لاشه شیر گرفته بود.

۱۰ و پدرش نزد آن زن آمد و شمشون در آنجا مهمانی کرد، زیرا که جوانان چنین عادت داشتند. ۱۱ و واقع شد که چون او را دیدند، سی رفیق انتخاب کردند تا همراه او باشند. ۱۲ و شمشون به ایشان گفت: «معمایی برای شما می‌گویم، اگر آن را برای من در هفت روز مهمانی حل کنید و آن را دریافت نمایید، به شما سی جامه کتان و سی دست رخت می‌دهم. ۱۳ و اگر آن را برای من نتوانید حل کنید، آنگاه شما سی جامه کتان و سی دست رخت به من بدهید.» ایشان به وی گفتند: «معمای خود را بگو تا آن را بشویم.» ۱۴ به ایشان گفت: «از خورنده خوراک بیرون آمد، و از زورآور شیرینی بیرون آمد.» و ایشان تا سه روز معما را نتوانستند حل کنند.

۱۵ و واقع شد که در روز هفتم به زن شمشون گفتند: «شوهر خود را ترغیب نما تا معمایی خود را برای ما بیان کند، مبادا تو را و خانه پدر تو را به آتش بسوزانیم. آیا ما را دعوت کرده‌اید تا ما را تاراج نمایید یا نه؟» ۱۶ پس زن شمشون پیش او گریسته، گفت: «به درستی که مرا بغض می‌نمایید و دوست نمی‌داری زیرا معمایی به پسران قوم من گفته‌ای و آن را برای من بیان نکردی.» او وی را گفت: «اینک برای پدر و مادر خود بیان نکردم؛ آیا برای تو بیان کنم؟» ۱۷ و در هفت روزی که ضیافت ایشان می‌بود پیش او می‌گریست، و واقع شد که در روز هفتم چونکه او را بسیار الحاح می‌نمود، برایش بیان کرد و او معما را به پسران قوم خود گفت. ۱۸ و در روز هفتم مردان شهر پیش از غروب آفتاب به وی گفتند که «چیز شیرین‌تر از عسل و چیز زورآورتر از شیر.» او به ایشان گفت: «اگر با گاو من خیش نمی‌کردید، معمایی مرا دریافت نمی‌نمودید.» ۱۹ و روح خداوند بر وی مستقر شده، به اشقلون رفت و از اهل آنجا سی نفر را کشت، و اسباب آنها را گرفته، دسته‌های رخت را به آنانی که معما را بیان کرده بودند، داد و خشمش افروخته شده، به خانه پدر خود برگشت. ۲۰ و زن شمشون به رفیقش که او را دوست خود می‌شمرد، داده شد.

ازدواج سامسون

۱ يك روز که سامسون به تمنه رفته بود، دختری فلسطینی توجه او را جلب نمود. ۲ چون به خانه بازگشت جریان را با پدر و مادرش در میان گذاشت و از آنها خواست تا آن دختر را برایش خواستگاری کنند. ۳ آنها اعتراض نموده، گفتند: «چرا باید بروی و همسری از این فلسطینی‌های بت‌پرست بگیری؟ آیا در بین تمام خاندان و قوم ما دختری پیدا نمی‌شود که تو با او ازدواج کنی؟»

ولی سامسون به پدر خود گفت: «دختر دلخواه من همان است. او را برای من خواستگاری کنید.»

۴ پدر و مادر او نمی‌دانستند که دست خداوند در این کار است و بدین وسیله می‌خواهد برای فلسطینیها که در آن زمان بر بنی‌اسرائیل حکومت می‌کردند، دامی بگستراند.

۵ سامسون با پدر و مادرش به تمنه رفت. وقتی آنها از تاکستانهای تمنه عبور می‌کردند شیر جوانی بیرون پریده، به سامسون حمله کرد. ۶ در همان لحظه روح خداوند بر او قرار گرفت و با اینکه سلاحی با خود نداشت، شیر را گرفته مثل يك بزغاله آن را درید! اما در این باره چیزی به پدر و مادر خود نگفت. ۷ وقتی سامسون به تمنه رسید با دختر مورد نظر خود صحبت کرد و او را پسندید.

۸ بعد از مدتی، سامسون برای عروسی باز به تمنه رفت. او از جاده خارج شد تا نگاهی به لاشه شیر بیاندازد. چشمش به انبوهی از زنبور و مقداری عسل در داخل لاشه افتاد. ۹ مقداری از آن عسل را با خود برداشت تا در بین راه بخورد. وقتی به پدر و مادرش رسید کمی از آن عسل را به آنها داد و ایشان نیز خوردند. اما سامسون به ایشان نگفت که آن عسل را از کجا آورده است.

۱۰ و ۱۱ درحالیکه پدر سامسون تدارک ازدواج او را می‌دید، سامسون مطابق رسم جوانان آن زمان ضیافتی ترتیب داد و سی نفر از جوانان دهکده در آن شرکت کردند. ۱۲ سامسون به آنها گفت: «معمایی به شما می‌گویم. اگر در این هفت روزی که جشن داریم جواب معما را گفتید، من سی ردای کتانی و سی دست لباس به شما می‌دهم. ۱۳ ولی اگر نتوانستید جواب بدهید، شما باید این لباسها را به من بدهید!»

آنها گفتند: «بسیار خوب، معماي خود را بگو تا بشنویم.»

۱۴ سامسون گفت: «از خورنده خوراک بیرون آمد و از زور آور شیرینی!» سه روز گذشت و ایشان نتوانستند جواب معما را پیدا کنند.

۱۵ روز چهارم همگی آنها نزد زن سامسون رفتند و به او گفتند: «جواب این معما را از شوهرت بپرس و به ما بگو وگرنه خانه پدرت را آتش خواهیم زد و تو را نیز خواهیم سوزانید. آیا این مهمانی فقط برای لخت کردن ما بود؟»

۱۶ پس زن سامسون پیش او رفته، گریه کرد و گفت: «تو مرا دوست نداری. تو از من متنفری؛ چون برای جوانان قوم من معمایی گفته‌ای، ولی جواب آن را به من نمی‌گویی.»

سامسون گفت: «من آن را به پدر و مادرم نیز نگفته‌ام، چطور انتظار داری به تو بگویم!»

۱۷ ولی او دست بردار نبود و هر روز گریه می‌کرد، تا اینکه سرانجام در روز هفتم مهمانی، سامسون جواب معما را به وی گفت. او نیز جواب را به جوانان قوم خود بازگفت. ۱۸ پس در روز هفتم، پیش از غروب آفتاب آنها جواب معما را به سامسون چنین گفتند: «چه چیزی شیرینتر از عسل و زورآورتر از شیر می‌باشد؟»

سامسون گفت: «اگر با ماده گاو من شخم نمی‌کردید، جواب معما را نمی‌یافتید!» ۱۹ آنگاه روح خداوند بر سامسون قرار گرفت و او به شهر اشقلون رفته، سی نفر از اهالی آنجا را کشت و لباسهای آنها را برای سی جوانی که جواب معمایش را گفته بودند، آورد و خود از شدت عصبانیت به خانه پدر خود بازگشت. ۲۰ زن سامسون نیز به جوانی که در عروسی آنها ساقدوش سامسون بود، به زنی داده شد.

کتاب داوران (ترجمه قدیمی)

انتقام شمشون

۱ و بعد از چندی، واقع شد که شمشون در روزهای درو گندم برای دیدن زن خود با بزغاله‌ای آمد و گفت: «نزد زن خود به حجره خواهم درآمد.» لیکن پدرش نگذاشت که داخل شود. ۲ و پدرش گفت: «گمان می‌کردم که او را بغض می‌نمودی، پس او را به رفیق تو دادم؛ آیا خواهر کوچکش از او بهتر نیست؟ او را به عوض وی برای خود بگیر.» ۳ شمشون به ایشان گفت: «این دفعه از فلسطینیان بی‌گناه خواهم بود اگر ایشان را اذیتی برسانم.» ۴ و شمشون روانه شده، سیصد شغال گرفت، و مشعلها برداشته، دم بر دم گذاشت، و در میان هر دو دم مشعلی گذارد. ۵ و مشعلها را آتش زده، آنها را در کشتزارهای فلسطینیان فرستاد، و بافه‌ها و زرعه‌ها و باغهای زیتون را سوزانید. ۶ و فلسطینیان گفتند: «کیست که این را کرده است؟» گفتند: «شمشون داماد تمی، زیرا که زنش را گرفته، او را به رفیقش داده است.» پس

فلسطینیان آمده، زن و پدرش را به آتش سوزانیدند. ۷ و شمشون به ایشان گفت: «اگر به اینطور عمل کنید، البته از شما انتقام خواهم کشید و بعد از آن آرامی خواهم یافت.» ۸ و ایشان را از ساق تا ران به صدمه‌ای عظیم کشت. پس رفته، در مغارة صخره عیظام ساکن شد.

۹ و فلسطینیان برآمده، در یهودا اردو زدند و در لحي متفرق شدند. ۱۰ و مردان یهودا گفتند: «چرا بر ما برآمدید؟» گفتند: «آمده‌ایم تا شمشون را ببندیم و بر حسب آنچه به ما کرده‌است به او عمل نماییم.» ۱۱ پس سه هزار نفر از یهودا به مغارة صخره عیظام رفته، به شمشون گفتند: «آیا ندانسته‌ای که فلسطینیان بر ما تسلط دارند، پس این چه کار است که به ما کرده‌ای؟» در جواب ایشان گفت: «به نحوی که ایشان به من کردند، من به ایشان عمل نمودم.» ۱۲ ایشان وی را گفتند: «ما آمده‌ایم تا تو را ببندیم و به دست فلسطینیان بسپاریم.» شمشون در جواب ایشان گفت: «برای من قسم بخورید که خود بر من هجوم نیاورید.» ۱۳ ایشان در جواب وی گفتند: «حاشا! بلکه تو را بسته، به دست ایشان خواهیم سپرد، و یقیناً تو را نخواهیم کشت.» پس او را به دو طناب نو بسته، از صخره بر آوردند.

۱۴ و چون او به لحي رسید، فلسطینیان از دیدن او نعره زدند؛ و روح خداوند بر وی مستقر شده، طنابهایی که بر بازوهایش بود، مثل کتانی که به آتش سوخته شود گردید، و بندها از دستهایش فروریخت. ۱۵ و چانه تازة الاغی یافته، دست خود را دراز کرد و آن را گرفته، هزار مرد با آن کشت. ۱۶ و شمشون گفت: «با چانه الاغ توده بر توده، با چانه الاغ هزار مرد کشتم.» ۱۷ و چون از گفتن فارغ شد، چانه را از دست خود انداخت و آن مکان را رملحي نامید. ۱۸ پس بسیار تشنه شده، نزد خداوند دعا کرده، گفت که «به دست بندها این نجات عظیم را دادی و آیا الان از تشنگی بمیرم و به دست نامختونان بیفتم؟» ۱۹ پس خدا کفهای را که در لحي بود، شکافت که آب از آن جاری شد؛ و چون بنوشید جاننش برگشته، تازه روح شد. از این سبب اسمش عین حقوري خوانده شد که تا امروز در لحي است. ۲۰ و او در روزهای فلسطینیان، بیست سال بر اسرائیل داوری نمود.

ترجمه تفسیری

انتقام سامسون از فلسطینی‌ها

۱ پس از مدتی، در موقع درو گندم، سامسون بزغالهای بعنوان هدیه برداشت تا پیش زن خود برود. اما پدر زنش وی را به خانه راه نداد، ۲ و گفت: «من گمان می‌کردم تو از او نفرت داری، از این رو وی را به عقد ساقش تو در آوردم. اما خواهر کوچکش از او خیلی زیباتر است؛ می‌توانی با او ازدواج کنی.»

۳ سامسون فریاد زد: «اکنون دیگر هر بلایی بر سر فلسطینی‌ها بیاورم تقصیرش به گردن من نیست.» ۴ پس بیرون رفته، سیصد شغال گرفت و دمهای آنها را جفت جفت بهم بست و در میان هر جفت مشعلی قرارداد. ۵ بعد مشعلها را آتش زد و شغالها را در میان کشتزارهای فلسطینیان رها نمود. با این عمل تمام محصول و درختان زیتون سوخته و نابود شد.

۶ فلسطینی‌ها از یکدیگر می‌پرسیدند: «چه کسی این کار را کرده است؟» بالاخره فهمیدند که کار سامسون داماد تمنی بوده است، زیرا تمنی زن او را به مرد دیگری داده بود. پس فلسطینی‌ها آن دختر را با پدرش زنده زنده سوزانیدند. ۷ سامسون وقتی این را شنید خشمگین شد و قسم خورد که تا انتقام آنها را نگیرد آرام ننشیند. ۸ پس با بی‌رحمی بر فلسطینیها حمله برده، بسیاری از آنها را کشت، سپس به صخره عیظام رفت و در غاری ساکن شد. ۹ فلسطینیها نیز سپاهی بزرگ به سرزمین یهودا فرستادند و شهر لحي را محاصره کردند.

۱۰ اهالی یهودا پرسیدند: «چرا ما را محاصره کرده‌اید؟»

فلسطینی‌ها جواب دادند: «آمده‌ایم تا سامسون را بگیریم و بلایی را که بر سر ما آورد بر سرش بیاوریم.»

۱۱ پس سه هزار نفر از مردان یهودا به غار صخره عیظام نزد سامسون رفتند. وقتی پیش او رسیدند گفتند: «این چه کاریست که کردی؟ مگر نمی‌دانی که ما زیر دست فلسطینی‌ها هستیم؟»

ولی سامسون جواب داد: «من فقط آنچه را که بر سر من آورده بودند، تلافی کردم.»

۱۲ مردان یهودا گفتند: «ما آمده‌ایم تو را ببندیم و به فلسطینی‌ها تحویل دهیم.»

سامسون گفت: «بسیار خوب، ولی به من قول دهید که خود شما مرا نکشید.»

۱۳ آنها جواب دادند: «تو را نخواهیم کشت.» پس با دو طناب نو او را بستند و با خود بردند. ۱۴ چون سامسون به لحي رسید، فلسطینی‌ها از دیدن او بانگ بر آوردند. در این هنگام روح خداوند بر سامسون قرار گرفت و طنابهایی که به دستهایش بسته شده بود مثل نخی که به آتش سوخته شود از هم باز شد. ۱۵ آنگاه استخوان چانه الاغی مرده را که بر زمین افتاده بود برداشت و با آن هزار نفر از فلسطینی‌ها را کشت. ۱۶ سپس گفت:

«با چانه‌ای از يك الاغ
از کشته‌ها پشته‌ها ساخته‌ام،
با چانه‌ای از يك الاغ

يك هزار مرد را من كشته‌ام»
۱۷ سپس چانه الاغ را به دور انداخت و آن مكان را رَمْتَلحي (يعني «تپه استخوان چانه») ناميد.
۱۸ سامسون بسيار تشنه شد. پس نزد خداوند دعا کرده، گفت: «امروز اين پيروي عظيم را به بندهات دادی؛ ولي
اکنون از تشنگي مي‌ميرم و به دست اين بت‌پرستان گرفتار مي‌شوم.» ۱۹ پس خداوند از داخل گودالي که در آنجا بود
آب بر زمين جاري ساخت. سامسون از آن آب نوشيد و روحش تازه گشت. سپس آن چشمه را عين حقوري (يعني «چشمه
مردی که دعا کرد») ناميد. اين چشمه تا به امروز در آنجا باقيست.
۲۰ سامسون مدت بيست سال رهبري اسرائيل را بعهدہ داشت، ولي فلسطينيها هنوز هم بر سرزمين آنها مسلط بودند.

جواد مفرد

درفش کاویانی



<http://derafsh-kavivani.com/parsi/>